فصلنامه مطالعات سیاست بین‌الملل
دوره ۱، شماره ۱، شماره پیاپی (۱)، زمستان ۱۴۰۰، ص ۶۰ ـ ۳۷

مقاله پژوهشی

بررسی مبانی فلسفی (فرانظری) نظریه‌های جریان اصلی در روابط بین‌الملل

مجید دشتگرد[۱] رامین بخشی تلیابی[۲] محمدجواد فتحی[۳]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

چکیده:

مبانی فلسفی نظریه ها به آن دسته از مبانی و اصول پیشانظری اشاره دارد که پیرامون هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی نظریه‌ها بحث کرده و رهنمودها و چارچوب های خاصی را در این زمینه برای نظریه‌ها ایجاد می‌کند. هدف نویسنده در این مقاله این است که مبانی فلسفی دیدگاه‌های جریان اصلی شامل نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک که مبتنی بر فلسفه‌ی علم اثباتی هستند را مورد بررسی قرار دهد. سوال اصلی این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی شامل چه اصولی هستند؟ فرضیه و پاسخ این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی مبتنی بر مبانی فلسفه‌ی علم اثباتی است و تلاش دارد که نشان دهد عرصه‌ی روابط بین‌الملل را می توان همانند علوم تجربی و بر اساس ابزارهای علمی مورد معرفت و شناخت قرار داد. نویسنده تلاش دارد که به کمک روش تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از نقل قول‌های نظریه پردازان اصلیِ این رویکرد، این مبانی را تشریح نماید.

واژگان اصلی: روابط بین الملل، نظریات جریان اصلی، مبانی فلسفی، اثبات گرایی.

۱. دانش آموخته دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.(نویسنده مسئول) mj_da@yahoo.com
۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
۳. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

مقدمه

نظریه‌های روابط بین‌الملل همچون دیگر رشته‌های علوم اجتماعی مبتنی بر مبانی فلسفی خاص و منحصر به فرد خود بوده و اغلب پیش از این که شاهد شکل کیری نظریات روابط بین الملل باشیم می توانیم رد پای مبانی فلسفی نظریه ها را در فلسفه ی علوم اجتماعی و فلسفه ی علم مشاهده نماییم. در واقع اگر به تاریخ شکل گیری نظریه ها و سنت نظریه پردازی در حوزه ی روابط بین الملل نظر بیفکنیم متوجه خواهیم شد که مبانی و اصولِ نظریه های ایجاد شده در حوزه ی روابط بین الملل پیش تر در حوزه ی فلسفه ی علوم اجتماعی و فلسفه ی علم مطرح گردیده اند. نظریات جریان اصلی که موضوع این پژوهش است و آن ها را تحت عنوان رویکردهای اثباتی در حوزه‌ی روابط بین‌الملل می شناسیم نیز پیرو همان سنت فلسفی ای بوده اند که توسط فلاسفه ی طبیعی، اگوست کنت و بعدها حلقه ی وین شکل گرفته است. در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، شکل‌گیری دیدگاه‌های علمی برای نخستین بار توسط والتز مورد توجه قرار گرفت و نئولیبرال ها و رئالیست های نوکلاسیک نیز این مسیر را ادامه دادند. البته در گذشته متفکرین کلاسیک مانند مورگنتا و یا ای اچ کار نیز بر ضرورت نگاه علمی به روابط بین الملل تاکید داشتند اما با این حال علم گرایان بعدی این متفکرین را جزء متفکرینی می داند که در زمره‌ی رهیافت‌های سنتی جای می گیرند و اصول و مبانی علم اثباتی را در راستای شناخت رشته روابط بین‌الملل به کار نگرفته اند. به عنوان مثال والتز این متفکرین را همان متفکرین سنتی می داند که در قالب حقوق و فلسفه به بررسی مسائل سیاست جهانی پرداخته‌اند. تلاش اصلی نویسنده در این پژوهش این است که مبانی فلسفی و فرانظری نظریات جریان اصلی را در حوزه ی روابط بین الملل مورد بررسی قرار دهد و نشان دهد که چگونه نظریه پردازان جریان اصلی در راستای ایجاد مبانی اثباتی علم در حوزه‌ی روابط بین الملل گام برداشته اند. بنابراین سوال اصلی این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی شامل چه اصول و مواردی هستند؟ فرضیه و پاسخ این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی مبتنی بر مبانی فلسفه ی علم اثباتی است و تلاش دارد که نشان دهد عرصه ی روابط بین الملل را می توان همانند علوم تجربی و بر اساس ابزارهای علمی مورد معرفت و شناخت قرار داد. این مبانی شامل هستی شناسی، روش شناسی و معرفت شناسی است که در حوزه ی هستی شناسی ۴ مولفه ی ماهیت بازیگر روابط بین الملل، علیت، ساختار و کارگزار و همچنین واقعیت سیاست جهانی می باشد. بررسی و

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

تبیین فرضیه ی پژوهش در قالب روش تحلیلی – توصیفی انجام خواهد پذیرفت و نویسنده تلاش خواهد کرد که با جمع‌آوری شواهد و داده‌های تجربی و تجزیه و تحلیل آن به وسیله‌ی استدلال منطقی به بررسی فرضیه بپردازد.

نظریه های جریان اصلی در روابط بین الملل

رویکردهای علمی و اثباتی در حوزه‌ی روابط بین الملل تحت عنوان رویکردهای جریان اصلی شناخته می شوند که البته این عنوان بیشتر توسط سایر رویکردها مطرح شده است تا نشان داده شود که این رهیافت بر حوزه ی روابط بین الملل مسلط بوده و ضرورت دارد که مسیر شناختی روابط بین الملل از این وضعیت خارج شود. نظریات جریان اصلی مبتنی بر مبانی علم اثباتی هستند و تلاش دارند که حوزه ی روابط بین الملل را همچون علوم تجربی مورد واکاوی و شناخت قرار دهند. کاربرد فلسفه‌ی اثبات‌گرایی به‌طور مشخص در حوزه‌ی علوم سیاسی تحت عنوان انقلاب رفتاری در دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز شده و سپس در دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که به حوزه‌ی روابط بین‌الملل نیز نفوذ یافت و محققینی مانند کارل دوویچ، مورتون کاپلان، توماس شلینگ[1] بارتن ساپین[2] اچ.دبلیو براک[3] ریچارد اسنایدر[4] دیوید سینگر[5] و ملوین اسمال[6] نخستین متون مبتنی بر اصول اثبات‌گرایانه را در این دوران انتشار دادند. مورتون کاپلان با ارائه‌ی "نظریه‌ی سیستم‌ها"[7] کارل دوویچ با مطرح نمودن "تئوری ارتباطات"[8] و "سایبرنتیک"[9] توماس شلینگ با "نظریه‌ی بازی‌ها"[10] ریچارد اسنایدر، ساپین و اچ بروک از طریق بسط "تئوری تصمیم سازی"[11] و دیوید سینگر و ملوین اسمال با مجموعه‌ی اطلاعات مربوط به پروژه‌ی جنگ در دانشگاه میشیگان[12] در راستای علمی کردن

[1] Thomas Schelling
[2] Burton Sapin
[3] H.W. Bruck
[4] Richard Snyder
[5] J. David Singer
[6] Melvin Small
[7] Systems Theory
[8] communications theory
[9] cybernetics theory
[10] game theory
[11] decision-making theory
[12] University of Michigan

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

رشته‌ی روابط بین‌الملل کوشیدند. (C. SCHMIDT,2002:19) نگرش جدید پوزیتیوست ها زمینه را برای مناظره‌ی دوم روابط بین‌الملل بین این نحله‌ی فکری و سنت‌گرایان فراهم ساخت و دو دیدگاه سنتی و علمی یا رفتارگرایی را در مقابل هم قرار داد. این مناظره اساساً مشاجره‌ای بین هدلی بال به‌عنوان مدافع آنچه که به‌اصطلاح رهیافت‌های سنتی خوانده می‌شد و مورتون کاپلان به‌عنوان مدافع اصلی رهیافت علمی بود. بنیاد این مناظره مبتنی بر نگرش جدید علم‌گرایان از یک‌سو و مبانی سنت‌گرایی از سویی دیگر بود. براین اساس علم‌گرایان تأکید داشتند که روش علوم طبیعی و یا حداقل آنچه که فلاسفه‌ی پوزیتیویست منطقیِ علم، مدل فرضیه‌ای –قیاسی[1]می‌خواندند، می‌تواند در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل نیز اتخاذ و به کار برده شود؛ اما در مقابل سنت‌گرایان معتقد بودند که مطالعه‌ی علوم اجتماعی نمی‌تواند تابع روش محض تجربی علوم طبیعی باشد. (C. SCHMIDT,2002:19) یکی از جلوه‌های بسیار مهم نفوذ رویکرد اثباتی در این زمان نیز تلاش برای ساخت نظریه‌های علمی کلان در رشته‌ی روابط بین‌الملل بود که سنگ بنای آن توسط والتز گذاشته شد و نای[2]و کوهن نیز از آن تبعیت کرده و در قالب نهادگرایی نئولیبرال آن را بسط دادند. در راستای تلاش برای ایجاد چنین نگرشی بود که در دهه‌ی ۱۹۸۰ نظریه‌ی‌رئالیسم به نئورئالیسم و لیبرالیسم به نئولیبرالیسم تحول یافتند و در نتیجه به برنامه‌ی مسلط تحقیقاتی روابط بین‌الملل در دهه‌ی ۱۹۸۰ تبدیل شدند. (Waever,1966:163) در حال حاضر رئالیست های نوکلاسیک نیز در زمره ی دیدگاه های جریان اصلی جای می گیرند.

مبانی فرانظری (فلسفی) نظریه‌های روابط بین‌الملل (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی)

مباحث فرانظری مبتنی بر بحث پیرامون مبانی فلسفی نظریه‌های روابط بین‌الملل است که تحت عنوان اصول پیشانظری به نظریه‌های روابط بین‌الملل شکل داده و پیش‌فرض‌ها و رهنمودهای خاصی را برای آن‌ها صادر می‌کند. این مبانی فلسفی که نظریه‌های علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل بر آن بنا گذارده شده‌اند را معمولاً مبتنی بر ۳ حوزه یا بحث اساسی می‌دانند

[1] hypotheticodeductive
[2] Joseph Nye

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]
[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

که شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. هستی‌شناسی به معنای مطالعه‌ی وجود است و از منظر فلسفه به شاخه‌ای از متافیزیک گفته می‌شود که به بحث پیرامون ماهیت وجود می‌پردازد. (Wagner,2010:44) در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم و فلسفه‌ی علوم اجتماعی، هستی‌شناسی معنایی متفاوت می‌یابد و بر نگرش خاص هر تئوری نسبت به وجود متمرکز می‌شود. درواقع در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم، هستی‌شناسی به مجموعه‌ای از آن چیزهایی اشاره دارد که به وجود و هستی مربوط است و توسط یک تئوری خاص یا یک سیستم تفکر مورد تأیید قرار گرفته است. (Wight,2002:63) بنابراین هستی‌شناسی تئوری به انواع چیزهایی اشاره دارد که تئوری متعهد و معتقد به وجود آن است. به‌عنوان‌مثال در مکانیک نیوتون[1]جرم چیزی است که به ویژگی‌های ذاتی اشیاء اشاره دارد اما در مکانیک انیشتین[2]جرم مبتنی بر ویژگی‌های رابطه‌ای اشیاء است. (Rosenberg,2005:199) در این معنی هستی‌شناسی انواع چیزهایی را مدنظر دارد که وجود آن برای یک تئوری مفروض پنداشته می‌شود و در این رابطه هستی‌شناسی یک عقیده و یا عمل متفاوت از هستی‌شناسی تئوری است. هستی‌شناسی تئوری درواقع خود در پی تبیین آن اعتقاد و عمل است. (Scruton,2007:492)براین اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز هر کدام از یک هستی‌شناسی خاصی تبعیت می‌کنند و یک دیدگاه و نگرش متمایزی را پیرامون هستی و ماهیت وجودی روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند. هستی‌شناسی این نظریات عمدتاً به بررسی سؤالات بنیادینی پیرامون آنچه که سرشت جهان بر اساس آن‌ها ساخته شده است مانند روابط، فرآیندها، کنش‌ها، واحدها، آگاهی‌ها و سیر ماهیت جهان یا قدرت می‌پردازد. (smith and others,1996:177) در هستی شناسی معمولا ۴ مولفه ی علیت،ماهیت بازیگر، ساختار-کارگزار و واقعیت بین المللی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

معرفت‌شناسی " تئوری دانش"[3]یا "فلسفه‌ی دانش"[4]است که مشخص می‌کند چگونه می‌توان به دانش معتبر و درست نائل شد و در پی آن است که به بررسی و واکاوی تعریف دانش و مفاهیم مرتبط با آن، منابع و معیارهای دانش، انواع دانش امکان‌پذیر و میزان دقیق و

[1] Newtonian mechanics
[2] Einsteinian mechanics
[3] Theory of knowledge
[4] Philosophy of knowledge

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

مشخصِ ارتباط بین آن کسی که دست به شناخت زده و موضوع شناخته شده، بپردازد. (WIGHT,2002:51) معرفت‌شناسی اساساً در پی پاسخ‌گویی به چنین سؤالاتی است: چگونه می‌توانیم صحت آنچه را که می‌پنداریم دانش است را اثبات کنیم؟ بر چه مبنایی ما می‌توانیم ادعای دانستن چیزی را داشته باشیم؟ چه چیزی دانش درست را از باورها و حدس‌ها جدا می‌کند؟ چگونه می‌توانیم بدانیم که ما درست می‌گوییم؟ چگونه می‌توانیم بین دانش ایجادشده توسط موقعیت‌های مختلف تئوریک قضاوت کنیم؟(Booth,2007:193)

کسب معرفتِ قابل‌اتکا و درست در عرصه‌ی روابط بین‌الملل نیازمند به‌کارگیری ابزارها، روش‌ها و تکنیک‌های خاصی است. به بررسی و مطالعه‌ی این تکنیک‌ها و روش‌ها جهت اتخاذ نوع مناسب آن‌ها روش‌شناسی گفته می‌شود. درواقع روش‌شناسی مربوط به بررسی و تحقیق پیرامون ابزارها و تکنیک‌هایی است که اندیشمندان آن‌ها را جهت پیشرفت در تحلیل‌ها و یا تبیین‌هایشان نسبت به سیاست جهانی به کار می‌گیرند. (Sutch, Elias,2007:110) اگرچه روش‌شناسی مربوط به این مسئله است که ما چگونه می‌توانیم به شناخت دست‌یابیم اما ماهیت آن کاربردی‌تر است و جنبه‌ی عملی‌تری دارد. درواقع روش‌شناسی به روش‌های مشخصی اشاره دارد که ما می‌توانیم از آن‌ها جهت فهم بهتر جهان استفاده کنیم. (WIGHT, 2002:63) پس‌ازآن که در حوزه‌ی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، پیرامون واقعیت و ماهیت وجود روابط بین‌الملل یا ماهیت دانش و نوع درست آن اتفاق‌نظر حاصل شد، روش‌شناسی کمک می‌کند تا بهترین تکنیک و روش جهت کسب معرفت موردنظر اتخاذ شود.

روش شناسی تحقیق

این تحقیق مبتنی بر روش تحلیلی-توصیفی بوده و نویسنده تلاش دارد که مبانی فلسفی نظریه‌های روابط بین‌الملل را بر اساس داده‌های اولیه و استدلال منطقی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نشان دهد که نظریات جریان اصلی در روابط بین‌الملل بر کدامین اصول فلسفی استوار هستند. همچنین نویسنده داده‌های پژوهش را به روش کتابخانه‌ای و در قالب فیش های تحقیق جمع آوری نموده است.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

مبانی فلسفی جریان اصلی در روابط بین الملل

در این بخش ۳ مبنای فلسفی نظریات جریان اصلی یعنی معرفت شناسی،روش شناسی و هستی شناسی را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

الف: هستی‌شناسی

واقعیت بین‌المللی

نئولیبرالیسم و نئورئالیسم با الهام از رهیافت فلسفی اثبات‌گرایی، وجود یک واقعیت بین‌المللی عینی و بیرونی را مورد تأیید قرار می‌دهند. درواقع نگرش هستی شناختی نظریه‌پردازان نئو-نئو[1]مبتنی بر رئالیسم است که وجود واقعیت مستقل از ذهن انسان را به رسمیت می‌شناسد. جان مرشایمر در رابطه با دیدگاه نئورئالیسم نسبت به واقعیت بین‌الملل، بیان می‌دارد که "رئالیست‌ها به وجود یک جهان عینی و قابل شناخت که مستقل از شخص مشاهده‌گر است، اعتقاد دارند که این دیدگاه در تقابل با نگرش‌های انتقادی روابط بین‌الملل است که جهان را به‌گونه‌ای تفسیری در نظر می‌گیرند. از منظر رئالیست‌ها جهان ثابت و قابل‌فهم است و نه این‌که بر اساس تفاسیر گوناگون شکل بگیرد." (Mearsheimer, 1995:41) طبق نظر این اندیشمندان واقعیت فارغ از هرگونه باور و نگرش انسانی وجود دارد و نظریه‌های مختلف تأثیری در ساخت واقعیت ندارد و نظریه نمی‌تواند با واقعیت برابر باشد و آن را تحت تأثیر خود قرار دهد. والتز در این رابطه اظهار می‌دارد که "واقعیت هیچ‌گاه نه معادل نظریه خواهد بود و نه معادل مدلی که نظریه نماینده‌ی آن است."(والتز،۱۳۹۲: ۱۷) بلکه واقعیت همیشه به‌صورت عینی و خارج از نظریه وجود دارد. رابرت کوهن نیز در رابطه با هم‌سنخی هستی‌شناسی نئولیبرالیسم با نئورئالیسم درزمینه‌ی ماهیت واقعیت بین‌المللی تأکید می‌کند که نئولیبرالیسم اساساً در پی یک نگرش ذهنی و زبانی نیست و واقعیت بین‌المللی خارجی مهم‌ترین مؤلفه‌ی موردتوجه آن‌ها در نظریه‌پردازی است. طبق دیدگاه او "نهادگرایان نئولیبرال نیز مانند نئورئالیست‌ها قواعد رفتاری را موردتوجه قرار می‌دهند و هیچ‌یک از این دو مبتنی بر متون تفسیری نیستند. هر دو مجموعه نظریه‌پردازان بر این باورند که یک واقعیت سیاسی بین‌المللی وجود دارد که می‌توان بخشی از آن را درک کرد، حتی اگرچه همواره بخش وسیعی از آن همچنان پوشیده باقی بماند."(Keohane,1989:8)

[1] Neo-Neo

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

نظریه‌پردازان مذکور مفاهیم اساسی روابط بین‌الملل مانند آنارشی، وابستگی متقابل[1] نهادهای بین‌المللی، قدرت، موازنه‌ی قوا[2] و بازدارندگی[3] را نه مفاهیمی صرفاً ذهنی و برساخته بلکه اساساً مفاهیمی می‌دانند که بر مصادیق واقعی و عینی در دنیای خارج دلالت دارند. این نگرش در تقابل با نگاه اندیشمندانی قرار دارد که مفاهیم بین‌المللی را صرفاً برساخته‌ای اجتماعی و یا ذهنی و زبانی می‌دانند. به‌عنوان‌مثال مرشایمر در تبیین مفهوم قدرت و موازنه‌ی قوا در نظام بین‌الملل نشان می‌دهد که از منظر نئورئالیسم این مفاهیم جنبه‌ای واقعی و مادی دارند. او در این رابطه اشاره می‌کند که "قدرت مبتنی بر قابلیت‌های مادی است که دولت‌ها آن را تحت کنترل خود درمی‌آورند و موازنه‌ی قدرت نیز تابعی از دارایی‌های ملموس نظامی مانند تسلیحات هسته‌ای است که دولت‌ها تلاش می‌کنند تا آن را به تصرف خود درآورند."(Mearsheimer,2006:73) والتز نیز اشاره می‌کند که قدرت در تئوری نئورئالیست‌ها به معنای قابلیت ترکیبی یک دولت است. (Waltz,1990:36) اندیشمندان نئو- نئو برخلاف دیگر نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل مفاهیمی مانند آنارشی را نیز مبتنی بر واقعیت‌های خارجی روابط بین‌الملل می‌دانند که تأثیری واقعی بر روابط بازیگران بین‌المللی دارد و زندگی واقعی بازیگران ملی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. لذا متعاقب این نگرش است که نئولیبرالیسم و نئورئالیسم هدف اصلی علم را نیز تلاش برای کسب این واقعیت بیرونی می‌دانند و معتقدند که نظریه‌پردازی‌های روابط بین‌الملل نیز می‌بایست در راستای کشف واقعیت خارج از ذهن گام بردارد. کوهن در این رابطه تأکید می‌ورزد که "هدف اصلی علم، حتی علوم اجتماعی این است که مجموعه‌ای از ابزارهای معرفت‌شناختی را در یک رشته برای دست یافتن به ماهیت واقعیت و کفایت نظریه‌های ما فراهم سازد." (Keohane, 1989:250)

با توجه به این نگرش هستی شناختی است که پدر نئورئالیسم یعنی والتز نیز با توسل به ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل در پی تبیین قوانین عینی قابل‌شناسایی سیاست بین‌الملل برآمده است. (Fluck,2017:27) والتز دانش معتبر و علمی را آن دانشی می‌داند که به جهان واقعی ارجاع داده و تلاش می‌کند که آن را به بهترین نحو به تصویر بکشد. البته باید توجه داشت که تأکید بر وجود واقعیت عینی و خارجی به این معنی نیست که این اندیشمندان

[1] Interdependence
[2] Balance of power
[3] Deterrence

فصلنامه مطالعات سیاست بین الملل، دوره ۱، شماره ۱، شماره پیاپی (۱)، زمستان ۱۴۰۰

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

همواره بر اساس دانشی عینی نیز عمل می‌کنند، بلکه آن‌ها به این مسئله واقف هستند که مؤلفه‌هایی مانند هنجارها و ارزش‌ها نیز در نوع نگرش و باورهای انسان نسبت به واقعیت تأثیرگذار است و اگرچه واقعیت به‌صورت عینی وجود دارد اما معرفت انسان نسبت به آن تحت تأثیر مؤلفه‌های مختلفی قرار می‌گیرد. کوهن در این زمینه می‌گوید که" البته این بدین معنا نیست که دانش کاملاً عینی وجود دارد و ارزش‌ها، نوع تربیت و آموزش، تجربه‌های فیزیکی و موقعیت‌های اجتماعی، فرهنگ، طبقه، نژاد و جنسیت همگی بر باورهای ما تأثیرگذار است." (Keohane,1989:250) تلاش رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز اساساً در راستای توجه به این مؤلفه‌های تأثیرگذار صورت پذیرفته است. درواقع رئالیسم نئوکلاسیک مؤلفه‌ی میانجی درک بازیگران را در رابطه با ساختار مادی نظام بین‌الملل موردتوجه قرار داده است که بیانگر اهمیت مؤلفه‌های ارزشی و هنجاری در فهم واقعیت بین‌المللی می‌باشد. فرید زکریا[1] در این رابطه توضیح می‌دهد که یک نسخه‌ی صرفاً مادی گرایانه از رئالیسم نمی‌تواند دلایل مربوط به تقلای کشورها که بر اساس برداشت نخبگان سیاسی از قدرت تعیین می‌شود را تبیین نماید. زکریا معتقد است که سیاست‌مداران بازیگران اصلی در امور بین‌المللی هستند و نه دولت‌ها و درک آن‌ها از انتقال قدرت بیش از اقدامات عینی مهم است. (L. Schweller,2003:337)

البته این رهیافت متفاوت نوکلاسیک ها چنانچه جفری تالیا فرو[2] نارین ریپسمن[3] و استیون لابل[4] بیان می‌دارند، ممکن است که این سؤال را به ذهن دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل متبادر سازد که با حضور نظریه‌ی سازه‌انگاری چه نیازی به وجود رئالیسم نئوکلاسیک بوده است؟ و این‌که این رهیافت چه تفاوتی با دیدگاه‌های سازه انگارانه دارد؟ جفری تالیا فرو، نارین ریپسمن و استیون لابل در این رابطه پاسخ می‌دهند که بین نگرش آن‌ها با سازه انگاران تفاوت وجود دارد. آن‌ها معتقدند که، درحالی‌که سازه انگاران وجود واقعیت عینی خارج از بازیگران یا کنش گران را مورد تصدیق قرار می‌دهند اما آن‌ها تأکید می‌کنند که واقعیت سیال بوده و در قالب تفاسیر بیناذهنی بازیگران شکل می‌گیرد. این در حالی است که نئوکلاسیک ها

[1] Fareed Zakaria
[2] Jeffrey Talia- ferro
[3] Norrin M. Ripsman
[4] Steven E. Lobell

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

برعکس سازه انگاران ۲ فرض اساسی را در نظر دارند که بیانگر نقاط تمایز آن‌هاست: نخست این‌که یک واقعیت عینی و محیطی (در اینجا سیستم بین‌المللی) مستقل از بازیگران (دولت‌ها) وجود دارد. دوم این‌که ویژگی‌های محیطی مانند توزیع منابع قدرت می‌تواند بر طیف استراتژی‌هایی که دولت‌ها تعقیب می‌کنند تأثیرگذار باشد. آن‌ها تأکید می‌کنند که شاکله‌ی تئوری نئوکلاسیک محیط مبنا[1]است و دولت‌ها نمی‌توانند فراتر از محیط خارجی خود بروند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2016:22) با توجه به توضیحاتِ نئوکلاسیک ها در مورد هستی بین‌المللی باید در نظر داشت که از این منظر نیز واقعیت ناب همیشه بیرون از نگرش‌های ذهنی و شناختی انسان موجود است و اگرچه آن‌ها نقش انگاره‌ها را در فهم این واقعیت بیرونی موردتوجه قرار می‌دهند اما این دیدگاه با نگرش‌های بیناذهنی و یا زبانی و ذهنی از واقعیت بسیار متفاوت است.

ماهیت بازیگر روابط بین‌الملل

نئورئالیسم و نئولیبرالیسم دولت‌ها را به‌عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین بازیگران بین‌المللی شناسایی می‌کنند که دارای هویتی اقتصادی هستند و منفعت و سود شخصی خود را در فضایی آنارشیک طلب می‌کنند. فرضیه‌ی "بازیگر خردمند"[2]و "مدل انسان اقتصادی"[3]مبنای نگرش هستی شناختی این اندیشمندان نسبت به سرشت بازیگران است که بر مبنای آن یک بازیگر بین‌المللی در پی حداکثر سازی سود و منفعت خود بوده و منافع خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد. درواقع از این منظر، بازیگران بین‌المللی واحدهایی خودمحور و خودپرست محسوب می‌شوند که برخی از ویژگی‌های اساسی شخصیتی آن‌ها به‌صورت پیشااجتماعی[4]و برون‌زاد[5] ساخته می‌شود. والتز در رابطه با اهمیت مدل انسان اقتصادی در نظریه‌پردازی خود بیان می‌دارد که" این مفروض که انسان‌ها مانند انسان اقتصادی رفتار می‌کنند اگرچه از منظر توصیفی اشتباه است اما برای ساخت نظریه بسیار مفید است." براین اساس از نظر او " نظام‌های سیاسی بین‌المللی نیز مانند بازارهای اقتصادی از طریق اقدامات متقابل واحدهای منفعت‌طلب شکل

[1] Environment – based
[2] Rational Actor
[3] Economic man
[4] Presocial
[5] Exogenous

فصلنامه مطالعات سیاست بین الملل، دوره ۱، شماره ۱، شماره پیاپی (۱)، زمستان ۱۴۰۰

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

می‌گیرد."(والتز،۱۳۹۲: ۱۴۶–۱۴۸) طبق نگاه والتز، دولت‌ها در یک محیط آنارشیک می‌بایست امنیت خویشتن را با اتکا به خود تأمین نمایند. در این محیط تهدید علیه امنیت بازیگران فراوان است و همچنین دولت‌ها همواره نسبت به یکدیگر خصومت داشته و بدگمان هستند. معمای امنیتی که بر مبنای آن افزایش امنیت یک دولت، اساساً کاهش امنیت دیگر بازیگران را به دنبال خواهد داشت نیز وضعیت سیستم دولت‌ها را وخیم‌تر خواهد کرد. در یک قلمرو آنارشیک منبع آسایش یک بازیگر برابر با منبع ناآرامی برای دیگران خواهد بود. در چنین شرایطی صلح نیز بسیار شکننده است. (Waltz,1988:619)

بری پوزن ویژگی دولت‌ها در محیط آنارشیک را این‌گونه تشریح می‌کند که در این محیط دولت‌ها پیرامون موقعیت قدرت نسبی خود بسیار نگران هستند چراکه قدرت عامل کلیدی بقای دولت‌هاست و ازآنجایی‌که هیچ اقتداری نمی‌تواند دولت‌ها را ازآنچه قادرند در سیاست بین‌الملل انجام دهند بازدارد، لذا جنگ گزینه‌ای محتمل است. کلید بقا در جنگ نیز قدرت نظامی است و ازآنجایی‌که جنگ یک رقابت و هماورد است، قدرت جنبه‌ای نسبی دارد. (R. Posen,2004:6) مرشایمر نیز صراحتاً تأکید می‌کند که دولت‌ها موجوداتی با عقلانیت ابزاری بوده و دارای نگرشی استراتژیک پیرامون حفظ بقای خود در نظام بین‌الملل می‌باشند. از نظر او در نظام بین‌الملل هیچ‌یک از دولت‌ها نسبت به انگیزه و نیت یکدیگر اطمینان ندارد و از قصد هم آگاه نیستند و هر یک از آن‌ها خود را تنها و آسیب‌پذیر می‌بیند که این مسئله منجر به تمایل دولت‌ها به حفظ بقایشان خواهد شد. (Mearsheimer,1995: 10-11) مرشایمر در رابطه با این‌که چرا دولت‌ها بازیگرانی عقلانی هستند بیان می‌دارد که چون دولت‌ها نسبت به محیط بیرونی خود آگاه هستند و به‌صورت آگاهانه در مورد چگونگی حداکثر سازی چشم‌انداز بقای خود فکر می‌کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا ترجیحات دیگر دولت‌ها و همچنین این مسئله که چگونه رفتار آن‌ها بر کنش دیگر بازیگران تأثیرگذار است و یا این‌که چگونه رفتار دیگر بازیگران نیز بر استراتژی آن‌ها تأثیرگذار است را مورد ارزیابی قرار دهند. وقتی‌که دولت‌ها با استراتژی‌های مختلفی مواجه می‌شوند که می‌بایست از بین آن‌ها دست به انتخاب بزنند، آن‌ها احتمال موفقیت‌آمیز بودن این استراتژی‌ها و همچنین سود و هزینه‌ی هر یک از آن‌ها را ارزیابی می‌کنند. (Mearsheimer,2009: 241-247)

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

البته در رابطه با اهمیت کاربرد "مدل بازیگر خردمند" در بین نئورئالیست‌ها اتفاق‌نظری وجود ندارد و چنانچه مرشایمر می‌گوید برخی این مدل را نمی‌پذیرند. مرشایمر در این رابطه تأکید می‌کند که والتز در نظریه‌پردازی خود از مدل بازیگر عقلانی مغفول مانده است و این در حالی است که نگرش ساختاری مانع به‌کارگیری فرض بازیگر خردمند نیست. مرشایمر بیان می‌دارد که بسیاری از نظریه‌پردازان تلاش دارند تا والتز را حامی فرضیه‌ی بازیگر خردمند نشان دهند درصورتی‌که چنین نیست و نگرش ساختاری والتز مانع از پذیرش چنین دیدگاهی بوده است. (Mearsheimer,2009: 241-247) او تأکید می‌کند که رئالیست‌هایی که نظریه‌هایشان را بر مبنای فرضیه‌ی بازیگر عقلانی بنا می‌نهند، برخلاف والتز به جدا کردن تئوری‌های سیاست خارجی از سیاست بین‌الملل نیاز ندارند و والتز نیز برای ارائه‌ی یک تبیین جامع از طرز کار سیستم بین‌المللی نیازمند ترکیب تئوری سیاست بین‌الملل با تئوری سیاست داخلی است. مرشایمر معتقد است که نئورئالیست‌هایی مانند استفن ون اورا، بری پوزن و جک اسنایدر[1] که تحت تأثیر نگرش والتز قرار داشته‌اند اساساً به مؤلفه‌های تأثیرگذار سطح واحد توجه داشته‌اند. (J. Mearsheimer,2009: 244-247)

رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز با استناد به دیدگاه والتز بیان می‌دارند که بازیگران در برابر الزامات سیستمی همیشه به صورتی عقلانی پاسخ نمی‌دهند و حتی اگر آن‌ها نیات و تهدیدات را نیز به‌درستی درک کنند ممکن است بهترین و عقلانی‌ترین تصمیم را اتخاذ نکنند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2016:22) استدلال فوق به دلیل اهمیتی است که رئالیست‌های نوکلاسیک برای متغیرهای واسطه‌ای به‌خصوص مؤلفه‌های انگاره‌ای قائل هستند. بااین‌حال رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز هویت منفعت‌طلبانه و خودمحور بازیگران ملی که به‌گونه‌ای پیشا اجتماعی ایجاد شده است را به چالش نمی‌کشند و از نظر آن‌ها نیز در وضعیت آنارشیک بقا و حداکثر سازی امنیت مهم‌ترین منفعت ملی برای بازیگران است و دولت‌ها جهت تضمین بقایشان باید به خود متکی باشند و همکاری بین بازیگران نیز بسیار دشوار است چراکه دولت‌ها همواره منافع نسبی خود را طلب می‌کنند و نه منافع مطلق را. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2016: 157-179) آن‌ها نگرش‌های بدبینانه نسبت به رفتار انسان و امکان تغییرناپذیری آن را یکی از ویژگی‌های اصلی همه‌ی

[1] Jack Snyder

فصلنامه مطالعات سیاست بین الملل، دوره ۱، شماره ۱، شماره پیاپی (۱)، زمستان ۱۴۰۰

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

شاخه‌های رئالیسم می‌دانند و معتقدند که در نظر رئالیست‌ها اخلاقیات محصول قدرت و منافع مادی است. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2009:14) بنابراین تنها نکته‌ی برجسته‌ی رئالیست‌های نوکلاسیک در این زمینه این است که آن‌ها متغیرهای میانجی را در شکل‌دهی به رفتار بیرونی دولت‌ها حائز اهمیت می‌دانند و معتقدند که دولت‌ها از منظر مؤلفه‌های میانجی مانند ادراک نخبگان، نهادهای داخلی، فرهنگ استراتژیک و نوع بسیج منابع، سود و منفعت شخصی خود را دنبال می‌کنند و واکنش آن‌ها به سیگنال‌های سیستمی نیز در این چارچوب حاصل می‌شود.

نئولیبرالیسم نیز در رابطه با سرشت منفعت‌طلب و پیشااجتماعی بازیگران با نئورئالیسم هم‌عقیده است و کوهن نیز صراحتاً اعلام می‌دارد که "من تئوری نهادهای بین‌المللی را در قالب نظریه‌ی عقلانی ارائه داده‌ام ". کوهن معتقد است که نظریه عقلانی می‌تواند به‌منظور بررسی شرایطی که همکاری در قالب آن اتفاق می‌افتد و توضیح اینکه چرا نهادهای بین‌المللی توسط دولت‌ها ایجاد می‌شوند مورداستفاده قرار گیرد. (Owen Keohane,1988: 382-386) کوهن تصدیق می‌کند که در جهان بین‌المللی موردتوجه او و در قالب نگرش نهادگرایی نئولیبرال، منفعت شخصی محرک اصلی کنش است که از عقلانیتی برآمده که موقعیت‌های ساختاری و نهادی نسبت به نتایج، احتمالات و انگیزه‌ها را تفسیر می‌کند. البته او اشاره می‌کند که منافع شخصی معنای گسترده‌ای دارد و صرفاً مادی نیست و انگاره‌ها و هویت‌ها نیز از منافع شخصی جدا نیستند. (Keohane,2002: 1-3) براین اساس است که کوهن تأکید می‌کند که امکان ایجاد نهادهای بین‌المللی در قالب نگرشی عقلانی با این فرض آغاز می‌شود که اگر توافقاتی که در سیاست‌های جهانی به دست می‌آید هیچ سود بالقوه‌ای برای بازیگران نداشته باشد، یعنی اگر توافق میان بازیگران نتواند برای دو طرف سودمند باشد، نیازی به نهادهای بین‌المللی نخواهد بود؛ اما وضعیت این‌گونه نیست و مزایای قابل‌توجهی از توافق متقابل برای بازیگران وجود دارد و لذا بازیگران با در نظر گرفتن این سود و منفعت وارد فضای ایجاد نهادهای بین‌المللی می‌شوند. (Keohane,1988: 382-386)

مسئله‌ی علیت

نئورئالیست‌ها و نهادگرایان نئولیبرال رفتارهای اجتماعی و کنش‌های بین‌المللی را مبتنی بر مجموعه‌ای از مکانیسم‌های علی می‌دانند و معتقدند که فهم آن در تعیین ماهیت و نوع عملکرد

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

بازیگران نظام نقش بنیادینی ایفا می‌کند. آن‌ها تأکید می‌کنند که کنش بازیگران بین‌المللی اساساً از قاعده‌ی علیت تبعیت می‌کند و هر نوع رفتار بین‌المللی بیرونی از یک متغیر یا متغیرهای تأثیرگذار مشخص نشئت می‌گیرد. لذا مهم‌ترین تعهد علمی اندیشمندان روابط بین‌الملل نیز این است که از طریق کشف این مکانیسم‌های علی زمینه را برای فهم و پیش‌بینی رفتارهای بین‌المللی فراهم سازند و شناخت درست و نظریه‌ی مناسبِ روابط بین‌الملل نیز می‌بایست در این راستا گام بردارد. مرشایمر و استفن والت در رابطه با ضرورت به‌کارگیری چنین روشی جهت شناخت محیط بین‌المللی بیان می‌دارند که" ما به تئوری‌ها جهت کشف مکانیسم‌های علی[1] که تبیین‌کننده‌ی رفتارهای تکرارپذیر و چگونگی ارتباط بین آن‌ها هستند نیازمندیم."(Mearsheimer, Walt, 2013:2003) کنت والتز نخستین اندیشمندی بود که چنین تفکری را در قالب نظریه‌پردازی ساختاری خود برای نئورئالیست‌ها بنا نهاد. والتز تلاش کرد تا دلایل رفتاری بازیگران بین‌المللی را در قالب متغیر مستقلی به نام ساختار جست‌وجو نماید و نشان دهد که چگونه ساختار بین‌المللی به کنش‌های خاص رفتاری شکل می‌دهد. درواقع چنانچه والتز اظهار می‌دارد نئورئالیسم روابط علی بین کنش متقابل واحدها و نتایج و خروجی‌های بین‌المللی را مورد بازبینی قرار داد که نتیجه‌ی چنین بازبینی‌ای این بود که از نظر نئورئالیست‌ها دلایل نتایج بین‌المللی در سطح ساختار قرار دارند نه در سطح واحد آن‌گونه که رئالیست‌های کلاسیک به آن اعتقاد داشته‌اند. (Waltz,1990: 32-34)

رئالیست‌های نوکلاسیک نیز آن‌گونه که ریپسمن، لابل و تالیا فرو تصریح می‌کنند، همچون ساختارگرایان، اولویت تأثیر علی متغیرهای سیستمی را می‌پذیرند اما در کنار آن نقش متغیرهای مداخله‌گر سطح واحد را نیز در شکل‌دهی به خروجی‌های بین‌المللی اضافه می‌کنند. درواقع در نگرش علی گرایانه ی نئوکلاسیک ها ۳ متغیر اصلی دخیل هستند که شامل متغیر مستقل[2] وابسته[3] و مداخله‌گر[4] است که در نظر گرفتن این متغیرها در سطوح مختلف تحلیل به معنی توجه آن‌ها به مکانیسم‌های علی است. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2016: 170-171) نهادگرایان لیبرال که بسیاری از مفروضات بنیادین

[1] causal mechanism
[2] dependent variable
[3] Independent variable
[4] Intervening Variable

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]
[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

نئورئالیست‌ها را پذیرا هستند نیز کشف روابط علی در سیستم بین‌المللی را موردتوجه قرار داده‌اند. تنها تفاوت اساسی در این زمینه این است که آن‌ها مؤلفه‌ی علی فرآیند[1]را نیز در کنار توانمندی‌های ساختاری به‌عنوان یکی از ابعاد مهم سیستم بین‌المللی مدنظر قرار می‌دهند. جوزف نای در این زمینه توضیح می‌دهد که نظام مبتنی بر دو بعد است: یکی بعد ساختار که مربوط به توزیع توانمندی‌ها در بین واحدهای نظام است و دیگری فرآیند که به شیوه‌هایی اشاره دارد که در آن واحدهای نظام با هم تعامل برقرار می‌کنند. فرآیندها در کنار ساختار می‌توانند بر گزینه‌های پیش روی دولت‌ها تأثیرگذار باشند و محاسبات مربوط به منافع ملی را تغییر دهند. (نای،۱۳۸۷: ۶۱-۶۲)

بحث ساختار-کارگزار

هستی‌شناسی نئورئالیسم پیرامون مسئله‌ی ساختار و کارگزار مبتنی بر دو وجه اساسی است، یکی این‌که از منظر هستی شناختی، نئورئالیسم کارگزار را واجد نقش هستی‌بخش نسبت به ساختار بین‌المللی می‌داند و دیگر این‌که ساختار از مؤلفه‌ها و مبانی "مادی" کارگزار حاصل می‌شود. به عبارتی نئورئالیسم از منظر هستی شناختی اولویت را به کارگزار می‌دهد و معتقد است که ساختار خصلت وجودی خود را از موقعیت مادی کارگزار دریافت می‌کند. کارگزاران اصلی روابط بین‌الملل نیز دولت‌ها هستند که درواقع همان اجزای اصلی نظام محسوب می‌گردند. والتز در رابطه با نقش هستی‌بخش اجزا و نوع کارگزاران نظام بین‌الملل توضیح می‌دهد که "ساختارهای بین‌المللی بر حسب واحدهای سیاسی اصلی در دوره‌ای خاص تعریف می‌شوند، خواه این واحدها دولت‌شهر باشند، خواه امپراطوری یا دولت ملت." (والتز،۱۳۹۳: ۱۳۱) و چون ساختار از طریق موقعیت کارگزاران دولتی ایجاد شده است تغییر آن نیز از طریق تغییر وضعیت واحدها اتفاق می‌افتد:"ساختار از طریق موقعیت و جایگاه اجزا تعریف می‌شود و تغییرات ساختاری زمانی اتفاق خواهد افتاد که تغییراتی در موقعیت و جایگاه اجزا اتفاق افتد." (والتز،۱۳۹۳: ۱۳۱) همچنین جایگاه و موقعیت اجزا یا بازیگران نیز به توزیع توانمندی‌ها[2]مرتبط است و براین اساس است که تفاوت در ساختارهای نظام تنها بر اساس تفاوت‌های مادی در تعداد قطب‌ها (قدرت‌های بزرگ) شکل می‌گیرد و دگرگونی

[1] Process
[2] Distribution of capabilities

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

ساختاری تنها از طریق گذر از یک نوع توزیع قطب به نوع دیگر اتفاق می‌افتد. (ونت،۱۳۹۳: ۲۴) البته باید به این نکته توجه داشت که اگرچه نئورئالیسم از منظر هستی‌شناسی اولویت را به کارگزار می‌دهد اما ازلحاظ معرفت‌شناختی به نقش برجسته‌ی ساختار مادی نظام بین‌الملل توجه دارد و والتز ساختار نظام بین‌الملل را مهم‌ترین مؤلفه‌ی تعیین‌کننده‌ی پیش‌بینی و فهم رفتار در نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرد. مرشایمر در این رابطه به‌خوبی توضیح می‌دهد که:"رئالیست‌ها بر این باورند که رفتار دولت‌ها به‌طور گسترده‌ای توسط ساختار مادی روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد و توزیع توانمندی‌های مادی در بین بازیگران عامل کلیدی فهم سیاست جهانی است..." (J. Mearsheimer,1995:91)

رئالیسم نوکلاسیک نیز نقش هستی‌بخش دولت‌ها را می‌پذیرد و ساختار مادی نظام بین‌الملل را حاصل کنش متقابل بین واحدهای نظام می‌داند و آن را عنصر اساسی فهم سیاست جهانی در نظر می‌گیرد، اگرچه در کنار آن متغیرهای مداخله‌گر را نیز به معرفت‌شناسی خود اضافه می‌کند و فهم آن را برای کسب دانشِ لازم پیرامون سیاست بین‌الملل ضروری می‌داند. نئولیبرال ها نیز که نگرش ساختاری والتز را پذیرفته‌اند، نقش هستی‌شناسی کارگزار و اهمیت معرفت‌شناختی ساختار را مورد تأیید قرار می‌دهند. نای و کوهن در رابطه با نقش توانمندی‌ها و موقعیت کارگزاران در ایجاد ساختارهای مادی نظام بین‌الملل بیان می‌دارند که:"ساختار مربوط به توزیع توانمندی‌ها در بین واحدهای مشابه است و در سیستم سیاسی بین‌المللی دولت‌ها مهم‌ترین واحدها محسوب می‌گردند و توانمندی‌ها به‌عنوان منابع قدرت دولت‌ها مدنظر قرار می‌گیرند و این نوع دسته‌بندی از توزیع قدرت در نظام‌های بین دولتی بر اساس اهمیت و تعداد بازیگرانِ اصلی، همان‌طور که اقتصاددانان نیز ساختار سیستم بازار را تقسیم‌بندی می‌کنند، از یک سنت دیرینه برخوردار است."(Keohane, Nye,2011:17) آن‌ها نیز مانند نئورئالیست‌ها ساختار نظام بین‌الملل را مهم‌ترین مؤلفه‌ی درک سیاست بین‌الملل می‌دانند و معرفت‌شناسی خود را مبتنی بر فهم ویژگی‌ها و خصوصیات ساختاری نظام می‌دانند.

ب: معرفت‌شناسی

رهیافت شناختی نئورئالیسم و نئولیبرالیسم نسبت به روابط بین‌الملل یک رهیافت اثبات‌گرایانه است. اثبات‌گرایی نه‌تنها امکان شناخت را رد نمی‌کند بلکه معتقد است که محققین روابط بین‌الملل می‌توانند نسبت به واقعیت‌های بین‌المللی و هستی‌های نابی که خارج از ذهنیت

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

انسان وجود دارد معرفت یقینی و قابل‌اتکا حاصل نمایند. از نظر اثبات‌گرایان جهان هستی قطعی و متعین است و بر اساس قوانین علت و معلولی عمل می‌کند که اگر ما رهیافت‌های منحصربه‌فرد علمی را به کار ببریم می‌توانیم این قوانین را شناسایی کنیم. لذا علم به‌عنوان راهی برای رسیدن به حقیقت شناخته می‌شود تا جهان را به اندازه کافی درک کرده و بتواند آن را پیش‌بینی و کنترل کند. (Griffiths,2007:6) هدف دانش و علم نیز از این منظر تنها توصیف پدیده‌های قابل تجربه و تأمل در آن چیزهایی است که می‌توانیم آن را مشاهده و اندازه‌گیری نماییم و دانستن چیزی فراتر از آن امکان‌پذیر نیست. یک گزاره تنها زمانی معنادار است که بتوان درستی و نادرستی آن را فقط از طریق تجربه اثبات کرد و ازآنجایی که ما نمی‌توانیم افکار و احساسات را به‌طور مستقیم مشاهده نماییم لذا این‌ها موضوعات مشروعی برای مطالعه‌ی علمی محسوب نمی‌شوند. (Griffiths,2002:6) بنابراین آنچه در عرصه‌ی بین‌المللی می‌توان به تبیین آن دست یافت رفتارهای بین‌المللی قابل‌مشاهده هستند و این رفتارهای قابل‌مشاهده خود بیانگر بود و هستی واقعی نیز می‌باشند و براین اساس است که بود و نمود بر هم منطبق می‌گردند. البته اولویت چنین رویکردی در کسب دانش باعث شده است که بسیاری از منتقدین، دیدگاه جریان اصلی روابط بین‌الملل را به برتری معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی متهم کنند چراکه از نظر آن‌ها، پوزیتیویست ها معتقد به شناخت آن چیزی هستند که از طریق تجربه قابل‌دسترس است که این مسئله باعث می‌شود که همیشه بخش‌هایی از واقعیت نادیده انگاشته شود و شناخت نیز صرفاً به هستی قابل تجربه فرو کاهد.

در رویکرد شناختی اثبات‌گرایان نظریه نیز مفهوم خاصی می‌یابد و بیشتر به معنی ابزاری است که از طریق آن می‌توان به تبیین رفتار دست یافت. درواقع از نگاه پوزیتیوست ها کارکرد نظریه کشف مسیر و قوت روابط قابل‌مشاهده‌ی رفتاری و همچنین تبیین شرایط پیشینی و قواعد رفتاری است. (Griffiths,2002:6) چنین نظریه‌هایی از نظر اثبات‌گرایان نظریه‌های علمی محسوب می‌شوند که به هدف و روش علم تجربی پایبند هستند. همچنین نظریه‌های علمیِ معتبر مستلزم تناظر صدق[1] نیز هستند، بدین معنی که نظریه باید آینه‌ی تمام نمای واقعیت باشد. درواقع در رهیافت پوزیتیویست ها اعتبار نظریه‌ها به این است که آن‌ها بر واقعیت بیرونی منطبق باشند و به بهترین وجه آن را بازنمایی کنند. به همین دلیل است که گفته می‌شود معرفت‌شناسی

[1] Correspondence to truth

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

پوزیتیویستی یک معرفت‌شناسی مبناگرایانه است. مبناگرایی در فلسفه‌ی علم به معنای این است که علم بر یک بنیاد مستحکمی از مشاهدات عینی و همچنین استدلال منطقی دقیق استوار است. (Chernoff,2007:93) متعاقب چنین نگرشی، نئورئالیست‌ها و نئولیبرال ها تلاش دارند تا ضمن شکل‌دهی به چارچوب‌های تئوریک علمی، زمینه را برای معرفت قابل‌اتکا در رشته‌ی روابط بین‌الملل نیز فراهم نمایند. معرفتی که تبیین رفتارهای قابل‌مشاهده‌ی بین‌المللی اساس و مبنای آن را تشکیل می‌دهد. والتز نخستین کسی بود که در راستای ایجاد چنین نظریه‌ی علمی‌ای در روابط بین‌الملل گام برداشت. او با الهام از تفکرات علم‌گرایان تلاش نمود تا نظریه‌ای بسازد که رفتارهای بین‌المللی را به‌خوبی تبیین کند. از نظر والتز: "یک نظریه ابزاری برای تبیین جهان واقعی و شاید پیش‌بینی آن است. درواقع تئوری یک تصویر ذهنی از یک قلمرو و حوزه‌ی مشخص از واقعیت است که نشان می‌دهد چگونه آن بخش سازمان‌یافته و اجزا آن چگونه با هم در ارتباط هستند. یک تئوری بخشی از واقعیت را به‌منظور ایجاد ارتباطی عقلانی و ذهنی با آن مجزا می‌سازد."(Waltz,2004:2) پس از والتز سایر اندیشمندان نئورئالیست نیز از چنین رهیافت شناختی‌ای حمایت کرده و آن را در نظریه‌پردازی‌های خود به کار گرفتند. به‌عنوان‌مثال استفن والت و جان مرشایمر در رابطه با اهمیت نظریه‌های علمی بیان می‌دارند که: "نظریه‌ها تصاویر ساده‌شده‌ای از واقعیت هستند و نشان می‌دهند که چگونه جهان در حوزه‌های خاص کار می‌کند. نظریه‌ها مانند نقشه‌ها هستند که هم می‌توانند واقعیت را برای ما ساده‌سازی کنند و هم آن را قابل‌فهم سازند. تئوری مانند نقشه یک نسخه‌ی مختصر از واقعیت است. بااین‌حال نظریه‌ها برخلاف نقشه‌ها بیانگر روایتی علی هستند و آن‌ها به ما می‌گویند که یک یا چند عامل می‌تواند یک پدیده‌ی خاص را تبیین نماید."(Mearsheimer, Walt,2013: 431-432) رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز که تلاش دارند تا شق دیگری از نظریه‌پردازی واقع‌گرایانه را ارائه دهند نیز رهیافت شناختی علمی والتز را مورد تأیید قرار داده‌اند. جفری تالیا فرو، نارین ریپسمن و استیون لابل در پژوهشی که درزمینه‌ی رئالیسم نوکلاسیک انجام داده‌اند پیرامون معرفت‌شناسی خود که آن را معرفت‌شناسی" پوزیتیویستی نرم" نامیده‌اند، ابراز می‌دارند که: " ما این اصل را می‌پذیریم که یک واقعیت عینی بیرونی وجود دارد و می‌توانیم از طریق به‌کارگیری مطالعات موردی و آزمایشات دقیق به دانش لازم پیرامون آن دست‌یابیم. درواقع ما استدلال می‌کنیم که محققان می‌توانند استنتاج‌های علی محتمل را در مورد پدیده‌های قابل‌مشاهده ایجاد نمایند. پدیده‌هایی که می‌تواند از

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

طریق مطالعات موردی موردبررسی و تفحص قرار گیرند." (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2016:22)

نهادگرایی نئولیبرال که اغلب آن را به دلیل همسویی با مبانی فلسفی نئورئالیسم موردنقد قرار می‌دهند نیز تلاش دارد تا از طریق کاربست معرفت‌شناسی علمی به تبیین حوزه‌ی روابط بین‌الملل بپردازد. کوهن در رابطه با رهیافت شناختی نئولیبرالیسم می‌گوید که نهادگرایان لیبرال معتقدند که یک واقعیت سیاسی بین‌المللی قابل شناخت وجود دارد و آن‌ها نیز مانند نئورئالیست‌ها به دنبال این هستند که قاعده‌مندی‌های رفتاری را از طریق بررسی ماهیت سیستم بین‌المللی فاقد حکومت مرکزی تبیین نمایند. (Keohane,2011:160) درواقع روش فلسفی و مبانی فرانظری نئولیبرالیسم نیز همچون نئورئالیست‌ها مبتنی بر رهیافت پوزیتیویستی است که بر اساس آن می‌بایست واقعیت قابل‌مشاهده و قابل تجربه‌ی مستقل از ذهن انسان به مدد روش‌های علمی مورد واکاوی قرار گیرد. با توجه به چنین دیدگاهی بوده است که کوهن نگرش‌های غیرعلمی روابط بین‌الملل را تحت عنوان"بازاندیشان"[1]مورد نقد قرار داده و آن‌ها را در تقابل با "خردگرایان "[2]که از روش علمی برای مطالعه‌ی روابط بین‌الملل بهره می‌برند، قرار داده است.

ج: روش‌شناسی

روش‌شناسی نئو-نئو و رئالیسم نوکلاسیک از هستی‌شناسی آن تبعیت می‌کند که جلوه‌ای فردگرایانه دارد و بر فرضیه‌ی انسان اقتصادی استوار است. درواقع همان‌گونه که آن‌ها ماهیت سیاست بین‌الملل را مبتنی بر وجود دولت‌هایی با سرشتی پیشا اجتماعی می‌دانند، روش کسب دانش را نیز مبتنی بر بررسی رفتار این بازیگران منفرد در نظر می‌گیرند. طبق روش‌شناسی فردگرایانه‌ی نئورئالیسم و نئورئالیسم، پدیده‌های اجتماعی به شکلی قابل تبیین هستند که کارگزاران فردی و کنش و اهداف آن‌ها را شامل شود. درواقع نقطه‌ی آغاز تحلیل از نظر آن‌ها بازیگران یا دولت‌ها با ویژگی‌های مشخص و از پیش معلومشان[3]است. (Checkel, 1998:326) والتز در قالب نظریه‌ی اقتصاد خرد،[4] روش‌شناسی خاص خود را ارائه داده

[1] Refelectivists
[2] Rationalists
[3] Given properties
[4] Microeconomics

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

است. فرض اساسی والتز عقلانیت فردگرایانه[1] است که بر اساس آن بازیگرانِ مستقل بر اساس محاسبات عقلانی خود به‌خصوص در مورد هزینه-فایده[2] عمل می‌کنند. از نظر او این واحدها دقیقاً مانند واحدهای بازار[3] هستند. (Qin,2018:79) والتز معتقد است که "همان‌طور که اقتصاددانان بازار را بر مبنای شرکت‌ها تعریف می‌کنند ما نیز ساختار سیاسی بین‌الملل را برحسب دولت‌ها تعریف می‌کنیم...در یک نظریه‌ی خرد، چه نظریه‌ی اقتصادی و چه سیاست بین‌الملل انگیزه‌ی بازیگران مفروض گرفته می‌شود. فرض بر این است که دولت‌ها به دنبال بقای خود هستند."(والتز،۱۳۹۳: ۱۵۳-۱۴۹) مرشایمر نیز ضمن در نظر گرفتن دولت‌ها به‌عنوان نقطه‌ی آغاز تحلیل، آن‌ها را واجد خصلت‌هایی مشابه و از پیش مشخص می‌داند. او معتقد است که دولت‌ها بر اساس منطق واحدی رفتار می‌کنند و دشوار است بین آن‌ها تفاوت قائل شد. از نظر مرشایمر قدرت‌های بزرگ ذاتاً مانند توپ‌های بیلیاردی[4] هستند که تنها از لحاظ اندازه با هم متفاوتند. (Mearsheimer,2002:29)

نئولیبرال ها نیز مرکزیت و عقلانیت دولت را در نظام بین‌الملل می‌پذیرند. کوهن تلاش کرده است تا همچون والتز یک تئوری سیستمی را بر مبنای اقتصاد خرد ارائه دهد که مبتنی بر این فرض اساسی است که شرکت‌ها به‌عنوان بازیگران خودپرست و منطقی عمل می‌کنند. زمانی که او از رئالیسم ساختاری صحبت به میان می‌آورد ۳ فرض اساسی آن یعنی دولت مرکزی، عقلانیت و قدرت را می‌پذیرد. (Qin,2018: 82-83) فردگرایی روش‌شناختی نئو-نئو و رئالیسم نوکلاسیک زمینه‌ساز این تفکر است که سیاست بین‌الملل را می‌توان از طریق جدا کردن واحدهای مطالعه و بررسی نمودهای قابل‌مشاهده‌ی آن‌ها شناخت و همچنین شناخت درست می‌تواند قابل‌تعمیم به سایر واحدها باشد چراکه آن‌ها از رفتار یکسان و مشابهی تبعیت می‌کنند. لذا نظریه‌ی روابط بین‌الملل نیز به‌عنوان ابزار مفید کسب دانش می‌بایست واحدها و حوزه‌های مطالعه را منفک کرده و با روش مشاهده و آزمون به تبیین آن‌ها بپردازد. والتز معتقد است که:" نظریه حیطه‌ها را از هم جدا می‌کند تا بتوان به‌طور خلاقانه آن‌ها را فهمید. این جدا کردن پیش‌نیاز ابداع یک نظریه است." (والتز،۱۳۹۳: ۲۰) همچنین در این سبک مطالعاتی، روش‌های مبتنی بر آزمون و مشاهده مهم‌ترین

[1] Individual rationality
[2] Cost–benefit
[3] Market
[4] Billiard Balls

فصلنامه مطالعات سیاست بین الملل، دوره ۱، شماره ۱، شماره پیاپی (۱)، زمستان ۱۴۰۰

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

روش‌های کسب معرفت هستند. دانش از طریق تجربه و مشاهده کسب می‌شود و مطالعه‌ی جهان اجتماعی شبیه جهان طبیعی است و تئوری‌های روابط بین‌الملل نیز می‌توانند از طریق مشاهدات دقیق و آزمایش تولیدشده و مورد آزمون قرار گیرند. (Lamont,2015:19) نویسندگان کتاب " تئوری رئالیست نوکلاسیک سیاست بین‌الملل"[1] در این رابطه بیان می‌دارند رئالیست‌های نوکلاسیک به دنبال ایجاد تئوری‌های تجربی[2] هستند که رفتار سیاست خارجی و نتایج بین‌المللی را که فرضیات قابل آزمونی را تولید می‌کند، تبیین نمایند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell,2016:170) لذا نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و رئالیسم نوکلاسیک به مطالعه‌ی تفسیری روابط بین‌الملل علاقه‌ای نداشته و روش‌های کمی و تعمیمی پژوهش را ابزار بهتری برای فهم دنیای روابط بین‌الملل می‌دانند چراکه از نظر آن‌ها رفتارهای قابل‌مشاهده و تکرارپذیر را تنها می‌توان از این طریق بررسی کرد. به‌طور خلاصه روش‌شناسی نئو–نئو و رئالیسم نوکلاسیک در روابط بین‌الملل، فردگرایانه، کمی و تعمیمی[3] است.

نتیجه گیری

رویکردهای جریان اصلی یا نظریات اثبات گرایی در حوزه ی روابط بین الملل تلاش دارند که حوزه ی روابط بین الملل و سیاست جهانی را همچون جهان طبیعی و تجربی مورد بحث و بررسی قرار دهند و بر این اساس نظریه پردازان این رهیافت رهنمودهای خاصی را جهت کسب معرفت در حوزه ی روابط بین الملل ارائه می دهند.از منظر این نظریه پردازان هستی روابط بین الملل خارج از ذهن و زبان ما وجود دارد و متفکر روابط بین الملل می بایست در راستای شناخت این واقعیت بیرونی و عینی گام بردارد. در واقع از منظر این متفکرین نمود چیزها همان بود آن ها به حساب می آیند و لذا این نمودها هستند که ارزش شناختی داشته و نظریه پرداز روابط بین الملل نیز باید به شناخت آن نائل گردد. در این رویکرد هستی شناختی تجربی و وجود عینی چیزها دارای اهمیتی اساسی است و نظریه پرداز نیز می بایست استراتژی شناختی خود را بر مبنای آن قرار دهد تا از پرداختن به چیزهایی که ارزش شناختی ندارند رها شود. اثبات گرایان معتقدند که امکان شناخت قابل اتکا در روابط

[1] Neoclassical Realist Theory of International Politics
[2] Empirical theory
[3] Generalization

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

بین الملل وجود دارد و این شناخت قابل اتکا نیز با عنایت به روش شناسی کمی و تجربی حاصل می شود و نظریه پردازان روابط بین الملل می بایست همچون سایر نظریه پردازان علوم طبیعی به شناخت های تجربی و قابل اتکا روی آورند چرا که نوعی وحدت در شناخت علوم وجود دارد. این نظریه پردازان منحصر بودن شناخت را نیز رد می کنند و معتقدند که مبانی شناخت قابل اتکا جنبه ی تعمیمی داشته و می تواند قابل فهم برای همگان باشد.بر همین اساس است که آن ها روش هایی چون کشف و شهود را فاقد اعتبار شناختی می دانند. البته لازم است ذکر کنیم که این رویکرد به شدت مورد نقد رهیافت های انتقادی و بازاندیش قرار گرفته است و نظریه پردازان جدید مبانی شناختی اثباتی را دارای نوعی تعصب دانسته که نمی تواند مسائل و مشکلات حوزه ی روابط بین الملل را به خوبی حل و فصل نماید. مناظره بزرگ اخیر روابط بین الملل بر این موضوعات تمرکز داشته است و در آن بازاندیشان در برابر رویکرد جریان اصلی موضع گیری کرده است.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

کتابنامه

نای. جوزف (۱۳۸۷). قدرت در عصر اطلاعات: از واقع‌گرایی تا جهانی شدن. ترجمه سعید میرترابی. تهران: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.

والتز، کنت نیل (۱۳۹۳). نظریه‌ی سیاست بین‌الملل.ترجمه غلامعلی چگنی زاده و داریوش یوسفی.تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.

ونت، الکساندر (۱۳۹۳). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: مرکز آموزش و پژوهش های بین‌المللی.

Booth, Ken (2007). Theory of World Security, Cambridge: Cambridge University Press

C.Schmidt, Brian (2002). "On the History and Historiography of International Relations". in Thomas Risse and Beth A. Simmons. Handbook of International Relations, London: SAGE Publications

Chernoff, Fred (2007). Theory and Metatheory in International Relations. New York. Palgrave Macmillan

Fluck, Matthew (2017). The Concept of Truth in International Relations Theory: Critical Thought Beyond Post-Positivism. London: Palgrave Macmillan

Griffiths, Martin (2002). Realism, idealism, and international politics: a Reinterpretation. New York: Routledge

Keohane, Robert O (1988). "International Institutions: Two Approaches". International Studies Quarterly. Vol. 32. No. 4

Keohane, Robert O (1989). "International Relations Theory: Contributions of a Feminist Standpoint". Millennium - Journal of International Studies. Vol. 18. No.2

Keohane, Robert O (2002). Power and Governance in a Partially Globalized World. London: Routledge

Keohane, Robert O. Nye. Joseph S (2011). Power and interdependence. London: Pearson

L. Schweller, Randall (2003). "The Progressiveness of Neoclassical Realism".in Colin Elman and Miriam Fendius Elman. Progress in international relations theory. Cambridge: MIT Press

Lamont, Christopher (2015). Research Methods in International Relations. California: Sage Publishing

Mearsheimer, John (2002). "E.H. Carr vs. Idealism: The Battle Rages On". International Relations. Vol.19.No.2

Mearsheimer, John (2009). "Reckless States and Realism".International Relations. Vol. 23. No. 2

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]

Mearsheimer, John (1995). “a realist reply”,International security.Vol.20.No.1.
Mearsheimer, John (2006). “Structural Realism”. in Tim Dunne, Milja Kurki. and Steve Smith. International Relations Theories: Discipline and Diversity.Oxford: Oxford University Press
Mearsheimer, John. Walt, Stephen (2013). “Leaving theory behind:Why simplistic hypothesis testing is bad for International Relations”. European Journal of International Relations. Vol. 19. No. 3
Qin, Yaqing (2018). A Relational Theory of World Politics.Cambridge: Cambridge University Press
R. Posen, Barry (2004). “ESDP and the structure of world power”. The International Spectator. Vol. 39. No. 1
Ripsman, Norrin M. Taliaferro, Jeffrey W. Lobell, Steven (2016). Neoclassical realist theory of international politics. New York: Oxford University Press
Rosenberg, Alex (2005). The philosophy of science: a contemporary introduction. New York: Routledge
Scruton, Roger (2007). The Palgrave Macmillan dictionary of political thought. New York: Palgrave Macmillan
Smith, Steve. Booth, Ken. Zalewski, Marysia (1996). International theory: positivism and beyond. Cambridge: Cambridge University Press
Sutch, Peter. Elias, Juanita (2007). International relations: the basics.New York: Routledge
T. Checkel, Jeffrey (2006). “Constructivist approaches to European integration”.in Knud Erik Jørgensen. Mark Pollack and Ben Rosamond. The SAGE Handbook of European Union Politics. London: SAGE Publications
Waever, Ole (1966). “The rise and fall of the inter-paradigm debate”.in Ken Booth and Marysia Zalewski. International theory: positivism and beyond.Cambridge: Cambridge University Press
Wagner, R. Harrison (2010). War and the State: The Theory of International Politics. Michigan: University of Michigan Press
Waltz, Kenneth (1988). “The Origins of War in Neorealist Theory”. Journal of Interdisciplinary History. Vol. 18, No. 4
Waltz, Kenneth (1990). “Realist thought and neorealist theory”. Journal of International Affairs. Vol. 44. No. 1
Wight,Colin (2002). “Philosophy of Social Science and International Relations”.in Walter Carlsnaes,at Thomas Risse and Beth A. Simmons. Handbook of International Relations. London: SAGE Publications

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-02-01]

[DOI: 10.21859/IPSJ.1.1.36]